

کار انتزاع

متنو پاسکینلی | سامی آل مهدی

1. کاپیتالیسم ابژه‌ی انتزاع شدید است، امر مشترک نیروی انتزاع شدید است

انگاره‌ی کار انتزاعی کارل مارکس، موتور درونی کاپیتالیسم را، به عبارتی تبدیل کار به معادلی عام را، تشخیص داد. مارکس در «مدخل» مشهورش به گروندریسه [1] پیشاپیش درباره‌ی انتزاع [2] به عنوان قسمی روش‌شناسی صحبت کرده بود؛ این روش‌شناسی ده سال بعد در سرمایه‌ها نقشه‌ی مرکزی ظهور پیدا کرد. [3] به نظر مارکس، امر انضمامی یک نتیجه [4] است، یک محصول، محصول فرآیند انتزاع. [5] واقعیت کاپیتالیستی، و خصوصاً واقعیت انقلابی، یک ابداع است: «امر انضمامی بدین خاطر انضمامی است که تمرکز تعین‌های بسیار و لذا وحدت امر متنوع است. امر انضمامی در فرآیند اندیشیدن ظاهر و، به همین خاطر، همچون قسمی فرآیند تمرکز هویدا می‌شود، همچون یک نتیجه، نه یک نقطه‌ی آغاز، حتی اگر در واقعیت نقطه‌ی عزیمت و ازاین‌رو عزیمت‌گاه مشاهده و فهم باشد.» [6] انتزاع هم تمایل سرمایه است و هم روش **مارکسیسم**. در همین راستا، آلفرد سونز-رتل [7] متوجه رابطه‌ی تنگاتنگ بین انتزاع زبان، انتزاع کالا و انتزاع پول شد. سپس، آپرایسم [8] انتزاع را برداشت و آن را دوباره به ژاکت پرولتاریا دوخت: انتزاع به مثابه‌ی جنبش سرمایه و همچنین به عنوان جنبش مقاومت در برابر آن. آنتونیو نگری به طور خاص انتزاع را در مرکز روش تمایل آنتاگونیستی به مثابه‌ی قسمی فرآیند دانش جمعی قرار می‌دهد: «فرآیند انتزاع متعین تماماً درون این اشراق جمعی پرولتاریایی فرض شده است: بنابراین فرآیند مذکور یکی از عناصر نقد و شکلی از مبارزه است.» [9] ایده‌ی امر مشترک [10] به عنوان یک پروژه‌ی معرفت‌شناختی زاده شده بود.

2. کاپیتالیسم به دیگر انتزاعات مالی و تکنولوژیک (فنون مالی سازی و حکمرانی الگوریتمی) بدل شده است

کاپیتالیسم معاصر در کنار دو وکتور [11] اصلی انتزاع تکامل یافته است: انتزاع مالی (مالی‌سازی) و انتزاع تکنولوژیک (الگوریتم‌های فراداده‌ی جامعه). این مسئله با توضیح در چهارچوب دیاگرام ترکیب ارگانیک سرمایه‌ی مارکس [12] یعنی: ترکیب فنر سرمایه در راستای انتزاع الگوریتمی شبکه‌ها (حکمرانی داده ای) [13] و ترکیب ارزشی آن در راستای انتزاع مالی مشتقات و آینده‌ها (حکمرانی بدهی محور) [14] تکامل یافته است. همان‌طور که مایکل هارت می‌گوید: «امور مالی [15]، مانند پول به طور کل، ارزش کار و ارزش تولیدشده توسط کار را نمایان می‌کند، اما از طریق ابزار شدیداً انتزاعی. خاصیت امور مالی، از برخی جهات، این است که اقدام به بازنمایی ارزش آتری کار و قدرت تولید آتری آن می‌کند.» [16] تجارت الگوریتمی، یا الگوتجارت [17]، مثال خوبی از تکامل مرکب این دو تبار ماشینی و سنجی خوبی برای دولت مستأصل [متکی بر] سرمایه‌ی مصرفی [18] است. از منظری دیگر، بر اساس صور جدید کار سایبرنتیک، رومانو آکاتی [19] سعی کرد این تکامل موازی را درون انگاره‌ی اطلاعات

گذار [20] ترکیب کند (و انگاره‌های اطلاعات سایبرنتیک و ارزش مارکسی را درهم‌آمیزد). آکاتی یک کارخانه‌ی سایبرنتیک را، مانند شبکه‌های دیجیتال امروزی، کارخانه‌ای توصیف کرد که می‌تواند دانش انسانی را جذب و آن را به هوش ماشینی و ارزش ماشینی بدل سازد (و بدین‌شویه سرمایه‌ی ثابت تولید کند). سپس کاپیتالیسم شروع کرد به نشان دادن خصوصیات یک هوش خودآیین جهانی: «سایبرنتیکه کارکردهای کارگر عام را به‌طور جهانی و ارگانیک از نو ترکیب می‌کند، کارکردهایی که به خرده‌تصمیم‌های فردی شکسته و تکه‌تکه شده‌اند: بیت [21] کارگر اتمیزه‌شده را با فیگورهای برنامه [ی اقتصادی] پیوند می‌دهد.» [22] در کارخانه‌ی آکاتی، ما پیشاپیش زهدان یک ماشین انتزاعی را می‌بینیم، قسمی انضمامیت سرمایه که دیگر از جنس آهن نیست.

3. انتزاع همزمان صورت کاپیتالیسم شناختی و زیست سیاست است

انگاره‌ی هنجارمندی
 زیست
 سیاسی [23] در سال 1975 توسط فوکو در درس‌گفتار نابهنجارها [24] معرفی شد. فوکو سرتاسر مدرنیته صورتی از قدرت را تشخیص داد که نه از طریق فنون سرکوب جنسی، که توسط قسمی تولید مثبت دانش درباره‌ی جنسیت اعمال می‌شدند. فوکو بین دو حوزه‌ی قانون [25] و هنجار [26] تمایز قائل شد: «کارکرد هنجار حذف و دفع نیست، بلکه کارکرد آن همیشه همبسته‌ی قسمی تکنیک مداخله و تغییر شکل است، همبسته‌ی پروژه‌ای هنجاری... آن چه قرن هجدهم به‌وسیله‌ی اصل هنجارسازی بنیاد نهاد [...] به نظر قدرتی است که با جهل مرتبط نیست، بلکه قدرتی است که تنها می‌تواند با توسل به صورت‌بندی دانش کارایی داشته باشد.» [27] نکته‌ی جالب این است که انگاره‌ی قدرت هنجارگذار [28] فوکو از مرشدش ژرژ کانگیلیم [29] تأثیر گرفته بود، کسی که آن را از ایده‌ای از کورت گلدشتاین [30] عصب‌شناس به عاریه گرفته و سپس آن را با علوم اجتماعی انطباق داده بود. به نظر گلدشتاین، قدرت هنجارگذاو قابلیت مغز در تولید هنجارها ی جدید برای انطباق با محیط یا واکنش نشان دادن به تروماهاست. مانند نظریه **گشتالت**، گلدشتاین بر این باور است که اساس قدرت هنجاری ارگانیسم بر قدرت انتزاع بنا شده است. فوکو کتاب نخستش [31] را با نقد گلدشتاین شروع و سپس قدرت انتزاع را به نوع خاصی از معرفت‌شناسی قدرت بدل کرد. زیست‌سیاست به‌عنوان دانش‌سیاست [32] زاده شد - و مشکل اساسی و گریبان‌گیر این است که سیاست حیات هنوز سیاست انتزاع است. پارادایم‌های زیست‌سیاست و **کاپیتالیسم** شناختی را بایستی همچون استثمار و بیگانگی قدرت انتزاع توضیح داد.

4. انتزاع ستون فقرات ادراک جهان (و نفس) است

انتزاع اساس و صورت حس است، و بنابراین اساس و صورت بدن حس شده و جهان حس شده است. پیشاپیش یک قرن پیش نظریه
 ی گشتالت نشان داد که ادراک بصری یک فیگور در قدرت کل‌نگرانه‌ی مغز برای عمومیت‌بخشی به نقاط و خطوط انتزاعی است و، به عبارت دیگر، در قسمی قدرت جمعی ارگانیسم ریشه دارد. آخرین مکتب‌عامل گرای [33] به ما یادآوری می‌کند که «ادراک و خودآگاهی ادراکی بر ظرفیت برای کنش و ظرفیت برای اندیشیدن اتکا

دارد؛ ادراک ... قسمی فعالیت اندیشمند است.)) [34] انتزاع همواره یک برساخت فرضی (یا آن طور که چارلز سندرز پیرس [35] می‌گوید، استنتاج تبیینی [36]) است. از فلسفه‌ی بودیستی تا اسپینوزا و عصب‌شناسی معاصر [37]، ذهن همچون قسمی یورش ظاهر می‌شود، قسمی همکاری جمعی و انتزاع تکینگی‌ها (اتم‌ها، سلول‌ها، نوترون‌ها و غیره) که «اثر تونلی» [38] بدن و نفس [39] را تولید می‌کند. [40] انعطاف‌پذیری عصبی [41] ظرفیت ذهن برای سازمان‌دهی مجدد به خودش پس از آسیب است، اما همچنین سوء-کارکرد درونی آن و گشودگی به آشوب نیز هست. اگر یورش اتمی خودش را به شکلی متفاوت از نو ترکیب بندی کند، صور جدید گشتالت ظهور می‌کنند، مثلاً به عنوان توهم، رؤیا، تخیل، ابداع. بایستی انتزاع را قسمی قدرت جمعی ارگانیک و منطقی ذهن در نظر گرفت که در کل بر زبان، ریاضیات و علم تقدم دارد؛ انتزاع، قدرت درک و دریافت دقیق و بازشناسی یک احساس است، قدرت فرافکنی نفس و رای محدودیت‌های فرهنگی‌اش، قدرت تغییر عادات برای رهایی از یک تروما، یا قدرت ابداع هنجاری جدید برای انطباق با محیط. [42] البته انتزاع قدرت دستکاری ابزار، ماشین‌ها و اطلاعات نیز هست. انتزاع عمیقاً در حیات و زمان ریشه دارد. دلووز و گتاری [43] به ما یادآوری کردند که نخستین ژست هنری انسان، خطی انتزاعی بود: هنر بدوی با امر انتزاعی آغاز می‌کند. [44]

5. اروس، انتزاع بی‌رحمانه‌ی نفس است

چنان که کانگلیلم قاطعانه تأکید می‌کند، هیچ تضادی بین حیات و دانش وجود ندارد. «ما زیادی راحت می‌پذیریم که نزاعی بنیادین بین دانش و حیات وجود دارد، چنان که بیزاری متقابل‌شان تنها می‌تواند به نابودی حیات به دست دانش یا تمسخر دانش توسط حیات منجر شود. ... اکنون، نزاع بین اندیشه و حیات انسان نیست، بلکه بین انسان و جهان است.» [45] همان طور که ترونتی به ما گوشزد می‌کند، نزاع [46] موتوری معرفت‌شناختی است: «دانش همبسته‌ی نزاع است. آن که به راستی نفرت می‌ورزد، به راستی می‌داند.» [47] هنوز شقاق هزارساله‌ی بین ذهن و بدن، و خصوصاً بین اروس و انتزاع، تفسیرهای **کاپیتالیسم** شناختی را تحت تأثیر قرار می‌دهد. بسیاری از فلاسفه‌ی رادیکال برای اروس زدایی از بدن توسط کار دیجیتال، فوران اطلاعات و منظره‌ی رسانه‌ای بیش‌جنسی‌شده [48] سوگواری می‌کنند (جورجو آگامبن، فرنکو "بیفو" براردی، برنار استیگلر و غیره) و، به عنوان واکنشی سیاسی، آن‌ها گویا «شورش اروتیک» حیات برهنه را پیش می‌گذارند. با این حال، اگر زیست‌سیاست یک ماشین انتزاع است، مسئله‌ی مقاومت بازپس‌گیری بدن‌های

بیش

تأثیریش

تر

بیش

لیبدوی

تر،

ترو امثالهم نیست، بلکه مقاومت به بازیابی قدرت بیگانه‌شده‌ی انتزاع، به عبارتی به قابلیت تفاوت‌گذاری، انشعاب و ادراک جزء به جزء چیزها (مثلاً احساسات مان)، می‌پردازد. [49] برخلاف برخورد معمول با فلسفه‌ی میل، رضا نگارستانی [50] دقت کرده است که دلووز کتابش تفاوت و تکرار [51] را با پیش‌نهادن رابطه‌ای اساسی بین تفاوت و قساوت آغاز می‌کند. انتزاع را نه به مثابه‌ی رانه‌ای علیه «حیات»، بلکه باید آن را به عنوان ژستی خشونت‌بار علیه زمینه و بنیان [52] خودش (هویت، جنس، طبقه، گونه و غیره) درک کرد. در واقع، به نظر اسپینوزا کیف و عشق گذرگاهی به کمالی عالی‌تر را نشان می‌دهند. مارکس معتقد است که «آناتومی انسان دربردارنده‌ی کلید به آناتومی میمون است.» [53] با این که ممکن است گزاره‌ای انسان‌محورانه به نظر برسد، اما برعکس، گفته‌ی مارکس به شکلی وارونه و ضمنی به حرکت به سوی مرحله‌ی پسانسانی اشاره می‌کند: «آناتومی موجود بیگانه [54] دربردارنده‌ی کلید به آناتومی انسان است.»

6. قدرت انباشت، قدرت بازداری، قدرت شتاب
 دهی

سیاسته تدابیر و استراتژی زمان مندی (به عبارتی، تدابیر و استراتژی ابداع زمان) است. در این باره مارکس به دو اشتباه متضاد متهم شده است: موعودباوری کاپروس («مارکس زمان موعودباورانه را در مفهوم جامعه‌ی بی طبقه سکولار ساخته است» [55]) و کمی سازی کرونوس [56]، یا اندازه گیری ارزش مازاد در ساعات تقویمی. (به گفته ی هارت و نگری، مارکس به سنت ارسطویی قابلیت اندازه گیری هستنده ها [57] تعلق دارد.) [58] آن چه در این میان نهفته مبتکرانه ترین تلاشی است که برای فشرده کردن کل دم و دستگاه کاپیتالیسم صنعتی در فرمولی کوتاه انجام شده، منظور معادله ی گرایش نزولی نرخ سود [59] است که بدل به اولین دیاگرام شتاب گرای می شود: «مسیر انقلابی کدام است؟ ... آیا همان کنار کشیدن از بازار جهانی است؟ ... یا می تواند رفتن به جهت مخالف باشد؟ یعنی، پیش روی در سیر حرکت بازار، پیش روی در سیر رمزگشایی و قلمروزدایی؟ نه کنار کشیدن از فرآیند، بلکه پیش تر رفتن، شتاب بخشیدن به فرآیند، چنان که نیچه گفت.» [60] اپرایسم همواره فرمول ترکیب ارگانیک سرمایه

ی مارکس را بدین خاطر نقد کرده است که درون فضای کارخانه ی صنعتی محبوس شده است و کل متروپولیس را دربر نمی گیرد. هرچند بعد از گشودن قفس ترکیب ارگانیک سرمایه، نظریه ی ایتالیایی (خصوصاً آگامبن [61]) تحت انگاره ی کاتخون [62]، یا «نیروی که جلوی شر را می گیرد»، قفسی جدید برای خودش ساخته است، انگاره ای که به عنوان مدل مبهمی برای نهادهای انبوهه [63] پذیرفته شده است. [64] در مقابل تنگنای خفقان آور کاتخون، فرضیه ی شتاب گرایانه در تلاش است تا دوباره هوای بیرون بزرگ [65] را تنفس کند.

7. از عقل عام تا هوش بیگانه، یا سوژه
 ی انتزاع

هستی شناسی آنتاگونیسم اپرایسم اغلب موضعی اومانستی در سنتی انسان محورانه اتخاذ کرده است [66]؛ در واقع، کاپیتالیسم یک نیروی نانسانی است، نیرویی که هدفش استثمار و تسلط بر انسان است. با این حال، پروژه های خودآینی بایستی به عنوان پسانسانی شدن [67] خود طبقه ی کارگر تدوین شوند، توگویی هیچ طبقه ی اصیلی وجود ندارد که برایش دلتنگ باشیم. «اگر درست به سرمایه بیندیشم متوجه می شویم که یک فرم نانسانی گسترده است، یک فرم حیاتی حقاً بیگانه (زیرا تماماً غیرارگانیک است) که از آن بسیار اندک می دانیم. تحقیق جدیدی باید درباره ی این فرم آغاز شود، تحقیقی که بایستی دقیقاً همچون یک نقشه نگاری پاد-انسان ریخت باشد، مطالعه ای در باب امور مالی بیگانه، یک دگراقتصاد [68]» [69] «مارکسیسم گمانه پرداز» را می توان به عنوان چرخشی از پارادایم کاپیتالیسم شناختی به پارادایمی توصیف کرد که کاپیتالیسم را همچون هوش بیگانه توضیح می دهد: «آن چه در نظر بشریت تاریخ کاپیتالیسم می نماید، تهاجم قسمی فضای هوش مصنوعی از آینده است که باید خودش را تماماً از منابع دشمن سرهم بندی کرده و بسازد.» [70] این جا هیچ تقدیرگرایی یا دوگانگی ای مدنظر نیست؛ همچنین، خودآینی سیاسی عقل عام [71] باید خودش را به هوش بیگانه مبدل سازد. سوژکتیویته ی انتزاع بایستی با نیروهای نانسانی و ماشینی ائتلاف های جدیدی ایجاد کند. علی الخصوص، گرایش نزولی نرخ سود مارکس باید بالاخره دوقلوی معرفت شناختی اش را بیابد. در

این برداشت، موضوع شتاب‌گرایی مارکسیستی [72] صرفاً شتاب‌دهی فاجعه‌بار سرمایه نیست (چنان که در آثار پل ویریلو، ژان بودریار و نیک لند)، بلکه مسئله‌ی آن قسمی‌شتاب‌دهی معرفت‌شناختی و تصاحب دوباره‌ی سرمایه‌ی ثابت در لقای تکنولوژی و دانش (نوعی تکینگی معرفت‌شناختی) است. هوش جمعی باید خودش را درون هوشی متخاصم سازمان‌دهی کند – بدین معنا که به‌عنوان انگلی موذی‌میزبان را مبتلا و باردار کند. سروکاریک هوش بیگانه با مذاهب عامه [73] نیست؛ بلکه بدعت‌های خود را پرورش و سازمان می‌دهد.

[1]

Marx, Grundrisse: Foundations of the Critique of Political Economy (London: Penguin, 1993).

abstraction [2]

[3]

Marx, Capital: A Critique of Political

Economy, vol. 1, trans. Ben

Fowkes (London: Penguin, 1981).

result [4]

[5] همچنین بنگرید به:

(Moscow: Progress Publishers, 1982) 'The Dialectics of the Abstract and the Concrete in Marx Evald Ilyenkov, Publishers, 1982)

[6]

Marx, Grundrisse der Kritik der politischen Ökonomie, 101.

[7]

Rethel, Intellectual and Manual Labour: A Critique of Epistemology (London: Macmillan, 1978).

[8] اپرایسم (Operaism)، اپرایزمو که است سیاسی ای نظریه، (Workerism) کارگرگرایی یا، ایتالیایی به (Operaismo) در سیاست چپ ایتالیایی نقشی مهم ایفا کرد. اپرایزمو نظریه و تحلیلی سیاسی است که عناصر اصلی اش با اتونومیسم یا خودآیینی باوری (Autonomism) ادغام شده است و از قدرتِ طبقه‌ی کارگر آغاز می‌کند. م.
 [9]

Negri, Marx beyond Marx: Lessons on the Grundrisse (New York: Autonomedia, 1991), 66.

the common [10]

vector [11]

[12]

Marx, Capital: A Critique of Political Economy vol. 1, trans. Ben Fowkes (London: Penguin, 1981), 762.

data governance [13]

debt governance [14]

finance [15]

[16]

Michael Hardt,

Capital and Language: From the New Economy to the War Economy (Los Angeles: Semiotexte, 2008), 9.

algotrading [17]

investment capital [18]

[19]

Romano Alquati, "Composizione organica del capitale
 2, Quaderni Rossi no. 3, 1963.

valorizing information [20]

Bit [21]

[22]

Alquati, "Composizione organica del capitale e forza-lavoro alla Olivetti," 134.

biopolitical normativity [23]

Les Anormaux [24]

Law [25]

Norm [26]

[27]

Foucault, Abnormal: Lectures at the Collège de France (New York: Picador, 2004), 50.

normative power [28]

[29]

Canguilhem, The Normal and the Pathological, intro. By Michel Foucault (Dordrecht: Reidel, 1978 and New York: Zone Books, 1991).

[30]

Goldstein, The Organism (New York: Zone Books, 1995).

[31]

Foucault, Mental Illness and Psychology (New York: Harper & Row, 1976).

noopolitics [32]

[33] عامل‌گرایی (Enactivism) موضعی در علم شناختی است که می‌گوید شناخت (cognition) از طریق تعاملی پویا بین ارگانیسمی عمل‌گرو فعال و محیطش ایجاد می‌شود. ادعای عامل‌گرایی این است که محیط یک ارگانیسم توسط اعمال فعال فرآیندهای حس-حرکتی ارگانیسم ایجاد می‌شود، یا به عمل می‌آید (enacted). م.

[34]

Nozick, Action in Perception (Cambridge, MA: MIT Press, 2004), vii.

Charles Sanders Pierce [35]

abduction [36]

[37]

Humberto

Maturana

Varela, Autopoiesis and Cognition: The Realization of the Living (Boston: Reidel, 1980).

[38] اثر تونلی (effect tunnel)، در مکانیک کوانتوم، پدیده‌ای است که گاهی توسط ذرات در حال حرکت نشان داده می‌شود که می‌توانند از یک سوی مانعی بالقوه به سوی دیگر آن بروند. در روان‌شناسی تجربی، ادراک به مثابه‌ی ابژه‌ای است که به ورای ابژه‌ی مانع رفته و بعد پس از زمانی معین و مناسب، آن سوی آن دوباره ظاهر می‌شود. م.

the self [39]

[40]

Metzinger, The Ego Tunnel: The Science of the Mind and the Myth of the Self (New York: Basic Books, 2009).

[41] انعطاف‌پذیری عصبی (neuroplasticity) یعنی می‌توان ساختار فیزیکی مغز را با تکرار رفتارها تغییر داد. م.

[42]

Goldstein, The Organism (New York: Zone Books, 1995).

[43]

Gilles

Guattari, A Thousand Plateaus and Schizophrenia (Minneapolis: University of Minnesota Press, 1987), 496.

[44]

Worringer, *Abstraction and Empathy* (New York: International Universities, 1953).

[45]

Canguilhem, *Knowledge of Life* (New York: Fordham University, 2008), xvii.

conflict [46]

(Torino: Einaudi, 1966). *Operai e capitale* Mario Tronti, [47]

hyper-sexualized mediascape [48]

[49] درباره‌ی آیرونی ساختار [dispositif] جنسیت که باعث می‌شود پیوسته طالب «رهای جنسی» باشیم بنگرید به:

(London: Penguin, 1998), 159 *The Will to Knowledge* Michel Foucault,

[50]

Reza Negarestani, "Differential Cruelty: A Critique of Ontological Reason in Light of the Philosophy of

Cruelty," *Angelaki* 14, no. 3 (December 2009).

[51]

Gilles Deleuze, *Difference and Repetition* (New York: Columbia University Press, 1994)

Grund [52]

[53]

Karl

Marx,

Grundrisse der Kritik der politischen Ökonomie (Moscow: Verlag für fremdsprachige

105.

English

Translation:

Critique

of

Political

Economy

Karl

Marx,

1993).

alien [54]

[55]

Benjamin, On the Concept of History, 1940, draft, in Walter Benjamin, Selected Writings, vol. 4 (Cambridge, MA: Harvard University Press, 1996).

[56] اگر مختصر و مفید بگوییم، کرونوس (Chronos) به زمان کمی و تقویمی، و کایروس (Kairos) به زمان کیفی و مسیحایی اشاره دارند. - م.

the being [57]

[58]

Michael

Hardt

Negri, Empire (Cambridge, MA: Harvard University Press, 2000), 354.

[59]

Marx, Das Kapital, vol. 3 (Hamburg: Meissner, 1894), 317. English Translation: Karl Marx, Capital, vol. 3 (New York: International Publishers, 1967).

[60]

Gilles

Deleuze

Guattari, L'Anti-Oedipe: Minuit, 1972), 239. English Translation: Gilles Deleuze and Félix Guattari, Anti-Oedipus (Minneapolis: University of Minnesota Press, 1983).

[61]

Agamben, The Time That Remains (Stanford: Stanford University Press, 2005).

[62] کاتخون (katechon)، به معنای «آن چه بازمی دارد» یا «کسی که بازمی دارد»، مفهومی کتاب مقدسی است که رفته رفته، خصوصاً توسط آگامبن، به انگاره ای در فلسفه ی سیاسی بدل شده است؛ نگاه کنید به: جورجو آگامبن، زمانی که باقی می

ماند، ترجمه ی مجتبا گل محمدی، نشر بیدگل، 1397، ص. 156-152. م.

the multitude [63]

[64]

Virno, Multitude Between Innovation and Negation (New York: Semiotexte, 2008), 62.

the big Outside [65]

[66] برای مثال بنگرید به:

Franco Berardi, "Time, Acceleration and

Violence," e-flux journal, no. 27 (September 2011),

<http://www.e-flux.com/journal/time-acceleration-and-violence/>.

becoming-posthuman [67]

Xenoeconomics [68]

Alex Williams, "Xenoeconomics and Capital Unbound," Splintering Bone Ashes blog, October 19, [69]

2008,

Nick Land [70]

مشخصات متن اصلی:

<http://matteopasquinelli.com/labour-of-abstraction-theses/>